

و احقاق حقوق عباد مرکزی مخصوص نعین کرده و مراد حصر در آن مرکز شود این
بسیار مفید است و سبب آسایش و راحت قریب و بعید اگر چنین کرد
اساس غایت گیری که در سایر اقالم برپاست خیمه و خرگاه در ایران زنده
این اول اصلاح مملکت انشاء الله موفق بر اجرا گردند و ناوانان دست
بجای بی بردارند و اطاعت و انقیاد قوانین و احکام عادلانه نمایند
ای ایران الهی عبد البهاء از جمیع شما مراضی و نظر بتعلق شما بدرگاه احدیت
و تحقق نام محبت حضرت رحمانت نماید امروز جمیع ملل عالم بر ذال عالم
شیطانان الوده و از فضائل جهان الهی سراسر و آزادند کل جو خوار و
چنگ و بی انصاف بی درنگند ملاحظه نمایند که در اقلیم مشور یا چه
حشر و شوریت فاعبر و ای اولی الابصار همه این منازعات بر سر
خاکت و عاقبت این خاک ناپاک مانند ثعبان بیابان جمیع افراد انسان از فرورد
نفسی باقی نگذارد و با وجود جور و جفا این خاک سیاه معشوق کل است و
دربزقان آفاق چه قدر بی فکر است و چه قدر نادانی که محبت انجاک
تباه افست جسم فتنه جان چنین جانفشانیها میشود و خونشاریخته میگرد
دشمن را ضرب میشود و جان و مال بتالان بازاج میرود و سیاه
پدر و پسران که بر قل سراه و این و بسا مادر که در ماتم فرزندش را کشتن

تبار و چه بسیار اطفال معصوم نیمه و محزون گشته اند و چه بسیار که
 فرین و همشین محترم در خاک و خون مشا به کرده اند اینست نتیجه بدست ام و اول
 عالم و غنیمت و اما اولی الالبصار و در میان این جمهور فرق عالم ضربت را
 اورد و جان را خدش ایجا آمد انسانی نمایند و این عنوان را بقوت برمان
 و تا به بر دین و بخت میایمان بگردانند انرا را برانگشتن علی الجاهل
 است ضرب مظلوم خیر است و عزم جرم تا توفیقات الهیه چه کند و
 آسیدات رحمانه چه نماید و انرا بویید من شا علی ایضا انرا لعل کسی قدیر ع

هو الابی

ای ایران خضعی عبد البنا حضرت ابن اصدق شیعه مبارک که وارد و بطواف
 مطاف ملا اعلی فائز و در آنجا حاضر و در کمال روح در میان ملاقات
 شود روز ما زیارت عزت مقدسه شمول و شبها با لفت ایران حاکم
 و عبد البنا الموف و در نهایت قتل و تضرع و اخذ مصلح که موفق در جمع
 شون و در آن گزند ای بیت گشتان مقدس چاکه با بود شاید مویید که در زمین

هو الابی

این در میان گشتان حضرت و در آنجا

و طاعت جلوه بافاق نموده و نور شرافت در افاق اطلاق بر این مسکن کرده
 مانند ستارگان بهمان کوهان از نیت کشیده و بسوزد و در دگر را بجز کت آورد
 ندانند یا بهار الایمان است که از اهل اعلیٰ است و زمانه سنج قدوس است
 الملائکه و الروح است که گوشه و بهر سو است و اولاد در سریت بر شکل ازین
 یار و فتنه در افاق نیست جز خم ابروی دوست عالم اسکان به خوش
 و امیر الامکان در بدل و بخش نجات قدس در مرور است و اولاد
 عون و عنایت رب غفور در صدور و عبودیت خیم خشت ایمان است که شرق
 و غرب را معطر نموده و نور برین افاق است که خاور و باختر را منور کرده و خشت
 ایمنی در قلب اسکان خیمه و خمرگاه زده و بهار روحانی اقالیم را بنیر اسیر و خرم
 نموده آیات توحید است که در جمیع رحمانیان در آریست و محاسن
 نعوت رب جلالت که بکمان بیخ بر نیم اصل نگریده است و بیت الهی است که اولاد
 در افاق اهلند و آواز او در حال مبارک است که جهانگیر است و لرزه با بران اسکان
 انداخته است و کوهت ایمن گوش شتاقان تو اسست و با کوهت بر حدائق طاق
 اش با اذان روحانیان تنایع متواصل و لی افسوس که خاندان در نمودن بیابان
 و نمودن عالم اسکان مجرور در شاز و امان خواب غفلت افروزند و شوم مخروم و
 از هر یک از خیر با دیده که در این اشراف نور خیزد بر آرزو و کوشش که در این

طبع الملکوت فرزند الله عزوجل که از کرم از مسکن شهر محروم است و عیال از راه
 عیال مستوع باری امی ایران با سجد این در حال و مسعودی در حال و کوه
 مکتوب و کسی بیگانی و بیضالی کلیمی و شعله و طلی خلیلی و صمودی آدمی و
 سفید بوی و نورانی محمدی و روحانی علوی و دوستی ایهالی و خوش ربانی
 و نسی سحانی و ظفری الهی و قیام برش نعمات الهی و صلوع انوار ربانی و اعلای کلمه
 جمال در حال و رفع اعلام و حجت سیدانی و مانده تا انکه بیفوضات آسمانی عالم
 انکار از انورانی و مانده و بوجیب تعالیم الهیه رفیع و سطریم عام و عدالی و عدلی
 ای ایران در چون در کسند و خاستان گوشه نشین و سبک اندیشه را از ترویج
 ما و انان محافظ کسند و سران کلام الله را از ارباب بعضا هایت و صانت مراد
 امر و از جسی روح حیات در سر ایست و از جسی و کلام ایج کره القصر در میجا
 این روح مصور است و ان موت محترم این نور تابان است و ان طلعت
 سیاه این این عذاب فرانت و ان فوج اجاب این این حیات ابدی است
 و ان بمانت سردی پس کمال طینان استقامت و بخت و روح
 حصن امر الله را از هجوم ارضین محبوظ و مصون و ابدی و الیوم انما نعظم اموره
 بخت و الفت و اسما و انفاق و القطار و انرا دکی و تقدیس و اکی
 و بانشال و سادمال اجامی الهی است اگر الفت کامل و بخت خالص

خاصه که در جمیع این رحمت و شفقت بر روی او عاقبت کل قرین خسران
 بسین کردند. مقصد از جلوه حق و ظهور اوقا حقیقت غلبه نور حق است
 باطلات شقاق و نفاق محو از افاق گردد. و در وقت روانه عباده نماید
 جمیع اجاب حکم نفس و حدود از بند و جمیع اسما و صفات غبارت بخسرت
 چون این بویست میسر گردد. عالم ظلمات جان نورانی گردد و کس را سوزان
 راست جلوه و لامعونی شود. امیدوارم که فیض میامان و کس حضرت برود
 موفق و مؤید گردند. ای ایران ای ای که کسعی ای در عالم و عالم
 شرف حقیقت است. تمام نفس هوی است. و سحاب که بر سر عالم است
 بزرگوار علی عالم انسانیت منسوخ و منسوخ است. و فانی بر عالم
 و انکار نایج و نایج عبد البهاست. و کسیت افکار نیستی بنیام کمال حبل
 این بنده استخوان حضرت کبریا. ای ای که کلی از دست وجود فانی
 بلکه نیست و مغفود شویم. ما نخواستار الطاف و عنایت خداوند چون
 کردیم. هر کس بغبار بر بندگی جمیع اجاب شویم. و خادم حق و خادم میان
 نفس هوی. بر بندگی از دست ایران ای ای که این دو نیست و با نیست
 از عشق بر روی در دلمه است. بنیام بنیام هم بر از اندک کوی عشاقان کلام
 تا کس از منی فانی از دست خود ای مراد. ای ای که کس از لعل و شبنم بنیام

ای اجبای المی • یعنی بوم می باشد کلامی است • این نیست که بسیار از آن است
 مقصد این است که آن که بسیار از آن است • عیان میگردد • کل از آن است
 طاعتی هر چند است • یعنی نبوغ است • اینست که هیچک از اجبای محتاج دیگری
 در آن است • شیخ خراسانی است • و گوید که آن محتاج مریبان و
 حرمان است • یعنی از هر چند است • و هر چند است • استحقاق ارشاد و هدایت مریبان
 است • باید صغیر مریبان از کبر نماید • و مندی هر دو می فرماید • و همچنین
 در کلام کبر ایاید شکل وجود را مویست • ملکوت ای بسیار است • تا انوار قدس
 بر جمیع آفاق نماید • ای بار المی • استقامت و مقاومت در درود
 و کشف غطا آنچه باید و شاید عبد البهار نماید • ملاحظه فرمائید که فردا و جید
 اینک و غایت جمال ای مقاومت این علی الأرض نماید • هر چند هزار هزار
 بیوفای برانست • و این است • آن سهام و نشان • و چون نام
 وجود ملذذ نهایت نجوم • و بدو خویان حضرت است در نهایت است
 او وجود از این بعد برین نماید • در شمال روی زمین در حالت است
 و مکتوب قائم در نهایت است • در آن است • و در آن است • و در آن است
 و در آن است • و در آن است • و در آن است • و در آن است
 است • و در آن است • و در آن است • و در آن است • و در آن است

و کوشش شناسید و در سعادت ظهور منبت خود صدق و اطاعت
در تقوی العباد ظاهر فرماید و علیکم التحية و التهنئة و التبرکات



نیایان رحالی در ایران جوانی متعالج میرسد که سینه تنگ است
و باران آبی بوی سوزان و چشمی گریان است نایان اخبار میمانند
معلوم علمای رسوم را آن سرحد در دلسا جان نعلد زده که زانم اخبار از دست
رفته و بیجا با آن سرحد و فساد افزونند و بدون سبب علم عداوت و بیضا
بر افراسند و دست بخون مظلومان و سمریان در گاه کبریا بودند و حرکت
انگیزه همت از حد طاعت غایب و با غش شدت عجز و غصبت در احوال
نمودند که نجات قدس آقا فراموش نمودند و با برادر است و نور حقیقت در حق
و عزت منکر گشته و بنود بران عاجز از مقاومت گشته بلکه کجوب قاطع
و دلیل واضح و بران ساطع مغلوب و منزوم و مشکوب شد و چندینا که
سزوم من الاحزاب است لهذا دست بسلاح عاجز زدند و آقا زوال کرد
و علم فساد افراسند و بیضا در افراسند خون مظلومان بدر نمودند و دست
نظا دل گشودند این سلاح مرد عاجز است و صفت شخص عاجز در عجز





قاریست بود مشهور است بود حضرت بود در عظیم بود خسران همین بود
 سبب شهرت بود مورث لغت بود در بابی ای بابان می شما باید بالعکس مقابل
 ساینده می خرم همکاران در خدمت و در وظایف ایشان در آن موبد اگر در هر وجه
 شد و حیدر اگر ختم زنده شد و سیرت اگر امانت کنند امانت نماید اگر
 لغت نمایند قیمت خرید در نهایت مهربانی قیام نمایند و باخلاق رحمانی
 معالمانت نماید و ایدانگی در معشای زبان بسیار است حرمت کنید
 دوست طلبید و نورانیت جویند و روحانیت بخوانید که خدا هدایت نماید
 و از این زندگی و خوشخواری و نیز چکی و اگر در پلنگ نجات بخشد احمد ستر
 اعلی حضرت شریاری و حضرت صدراعظمی عادل و باذل و کامل و مهربانند
 و بقدر امکان حمایت و حراست میفرمایند لهذا آنچه واقع شود از تعذبات
 علمای سوم و فقهای علوم و عوام جهلست که مانند کیرگان عروان بر اعنایم
 المی هجوم نمایند بمرجع هر حکومت حضرت شریاری در حقیقت نمایانند و نیز
 بمشور و مایون زبان شکایت بخشاید داد خواهی داد علی حضرت پادشاهی نمایند و
 کیفیت جناب صدراعظمی و این شکایت از جوید طغیان و داد خواهی از
 ظلم و عدوان اصل طیار است نظر بعضی صریح است که میفرمایند چون ظلم و
 ستم کنید از سر راجداری کفر طلبید و بعدالت علی حضرت شریاری پناه

برید **افشا لا للامر وادعوا مني مايم** و فریاد می جویم **والا ما عینا انحرس** در سبیل
 المی جانفشانی **و بغیر از جانشازی** و فریاد می نذریم **ملاحظه نماید که حواری**
 حضرت مسیح اگر شهید شده بود **ایامی چند نیست** نوده عاقبت یقین برده بود
 حال انهدادت بهتر بود **بازندگی بی مر** و همچنین صحرا می که بلا نفوس مبارکی
 بشارت کبری جام شادت **در سبیل کبریا** شهیدند **و سر مست صبا می**
 کشته در خون گران **و با کربان** و بلند زمان **بفرمانگاه عشق شتافت** و اگر این
 نبود باز البته مرده بودند **حال کدام یک بهتر** و خوشتر **و دلگشا است**
 مایید موجب **نصوح البینه عمل نایم** و آنچه واقع شود **کو هر علم و تعدی که صادر**
 گردد **داد خوا می از حکومت شیرازی** **نایم** **و سر بر** **علی حضرت** **ناهداری**
عین **در شادت** **مطلق** **بایم** **و السلام** **مع** **و**

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم ربی **ترالی** **کجا** **بوسی** **علی** **نراب** **الذل** **والا** **انكسار** **و انذل**
الی **عکونك** **الاعلی** **و انشوق** **الی** **شاه** **الکبر** **ای** **ما** **مننا** **السلطانك** **عنا**
السلطانك **منقصر** **عالی** **حضرة** **رحمانك** **منقصر** **الی** **عکونك** **فرو** **انك**
منقصر **الاعلی** **منقصر** **للعطای** **منقصر** **للانظار** **منقصر** **للنصر** **عنا** **انك**

ایضا ای سیدان جانان
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

على المعابد والربى • ربت قد اعطت قدرتك الاشياء • وطهرت
 ساحتك • وعظمت • وساطاتك • ظهور الشمس في كبد السماء • ولقدت • كبريتك
 في صيفه الكواكب • وارتفع ذلك في قطب الاسكان • وانشرت اوزارك
 الساطع لفرع على ساطع الافاق • واستشرت امارك البديعة الاشرق •
 فحارت من شاهدة البحار والاحدق • فاس من ارض الاشاع فيما صيدت
 امارك الكريم • وامن في قديم الا • ارتفع في علمك الميسر • فاستقرت ذلك
 كل الورى • وابهرت النجد لون سخايتك الطيبة لهذا • لك الحمد يا الهى
 على هذه الموهبة الكبرى على الاصفيا • ولك الشكر على هذه الرمة العظمى على الارض
 النقية • يا جليلة آيات التوحيد • في هذا العصر المجيد • ورايات القديس في
 هذا القرن الجديد • ربت رب ايدى الضعفاء بشديد القوى • واحص الاذلال
 في جوار رحمتك العظمى • واشدد الازور نفوس تاملت • وجسم اوزارك • و
 تسلسلت السهم ذكرك • وشناك • واجلهم اشجار حديقتك النورانية • واربار
 شجرت الطوبى • واوراق سدرك المنسى • واوراق جنك العليان •
 انك انت الكريم الرفيع بحجاب • ريب الفناء وسج العباب • وانك انت
 الوجود الغيب العزيز العظيم الكريم الوهاب • اى ابراهيم عبد الباقى استغفر
 ابرو وچنان كه بركت از ابراهيم انصاف مخصوص بخارده • ووفقا قيام نمايه • وبيان

ایران خامه و بنان بیاراید و ولی چه توان نمود که فرصت مغفود و مسیبت
و نبود مشاغل مانند امواج و شوائب شایه امطار دمی نیاسایم وانی مهلت
نیایم هر روز اوراق از جمیع افاق آید از ده کجک با جواب تمنع و مجال
وجود این اوراق همه را چاره جز جواب نه و قضایای لازم را جز ترویج و تسبیل
و تسبیل علاجی نیست لهذا معذرت خواهم و معافیت طلبم که نظر از قصور
پوشند و با آنچه ممکن است قناعت نمایند ای ایران عبد البهار شرق
منور است غریب معظرات و جهان در جنبش و حرکت و لوله در افاق افتاده
و زلزله بارکان عالم رسیده صیت بزرگوار می کلمه الله بگوشت جانیان رسیده
و آوازه امر الله جهانگیر گردیده و وقت فرح و شادمانی است و هنگام سرود
و کامرانی باید بوضایا و نصایح جمال مبارک قیام نمود و با اعمال و افعالی قیام
کرد که سبب نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت بین امم جمیع من علی
الأرض یعنی کل قبائل و شعوب هر یک نیش در دست گرفته و ریشه بکند بگردان
قطع نمایند خونریزند و فتنه انگیز نیز خشکند و بداندیش بلاک بکند بگردانند
و اضمحلال بمدگر جویند ولی قدرت آسمانی و قوت بزدانی گوید اقدار
الهی خیمه وحدت عالم انسانی در قطب امکان بلند نموده و علم صلح اعظم و دوستی
و محبت و راستی و حق برستی بلند کرده ایران خادم این خیمه اند و دوستی

جنود این علم پس باید آنچه لایق و سزاوار است بر خیزند و شور و ولعی از کبر نهند و بر
 شامها مشک معطر سوزند و بمذاقها شهید و شکر ریزند آیات مدعی گردند
 و بشارت ملا اعلی شوند و لشکر ملکوت اجلی نزاع و جدال را بنیاد بر اندازند و
 عربت ضرب را انار از عالم امکان بر آبل نمایند شجره بیگانهگی از ریشه قطع نمایند و
 در گلشن آفاق نبال بیگانهگی نباشند تا در بعضی و عداوت خاموش گشند و
 در رمای الفت و محبت بگوشش خروش آزند تا آیین نفاق از لوح آفاق مسح
 نمایند و آیات و نفاق ثبت فرمایند تا خار و خس گره و عدوان از مرزعه
 امکان بر اندازند و بگل و دریا چین اتحاد و اتفاق بسیار آیند و تربیت
 نفوس فرمایند و زبان بوحایا و تعالیم جمال مبارک بکشایند
 ای باران وقت همچان جان و وجدانت و بسکام جولان در میدان
 جانفشان کنسید و مهربانی نمائید و بهدایت نفوس انسانی بردارید و شمشیر
 روشن کنسید و گلشنی بسیار آید تا نام بگذرد و زندگانی بی اثر و شرمماند
 وقت بیست و نیر درشت سخاری بیکنید و صیدی بنمائید این صید
 الهی و این بکار مویست رحمانی یعنی عمل موجب تعالیم بردار و علیکم السلام الاهی

هو الاثنی عشر

ای بنده در گاه الهی آنچه از خانه مجده جاری قرابت گردید و از مضامین

در این کتاب
 از حضرت
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 نقل شده است
 که هر که
 در این کتاب
 عمل کند
 از هر دردی
 در امان است
 و هر که
 در این کتاب
 عمل کند
 از هر دردی
 در امان است

معانی دشمنان در آن کرده اند امید از دوست رب مجید خاتم است اول احسان
بنفحات جرم زنده و تر و تازه باشد و خصوص سینه تناسخ مرقوم منور بود
این اعتقاد تناسخ از عقاید قدیمه اکثر ارم و ملل است حتی فلاسفه یونان و
حکمای رومان و مصریان قدیم و انورمان عظیم و لکن در نزد حق سبحانه و تعالی
اقوال و او نام مرخوف و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عقل
المعنی این است که اعطای کل ذمی حق خد شود حال بر انسان بیلانی مبتلا شود
گوئیم که گناهی نموده است و لکن طفلی که بنور در رحم مادر است و نطفه اش تازه
انقصاد کرده است و کور و کور و نافرمان خلق است ایامه گناهی نموده است
که بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگر چه بیچاره در رحم مادر خطائی نموده
ولکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده که استوجب چنین جزائی شده و بولی این نفوس
از این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر کینوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار
میشد و حق چگونه یفعل مایشاء و حکم مایر میبگشت باری ذکر رحمت و کرم
الهی مذکور و این مقصد رجوع ششون و آثار و کمالات و خفایق و انواری است
که در بر کور عودین نماید و مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است و مشایخ
میشود که این سراج در شب اشب عود نموده است و با آنکه کل آری اسالان از
در کستان رجوع کرده است و این مقام مقصد ضیف شخصیه و عین بایسته و کبوته

مخصوص آن نیست بلکه مراد آن ششون و مراد آنی است که در آن سراج و در
 آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهور یعنی آن کمالات و فضائل
 و مواهب بربع سابق در بهار لاحق نمود نموده است مثلاً این نثر همان نثر
 سال گذشته است در این مقام نظر لطافت و طراوت و نصارت
 و حلاوت آن نثر است والا البته آن حقیقت سمیعنه و اعین مخصوصه جو
 نموده اما از کمر تبه وجود در این عرصه شود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند
 که متصل نمود و رجوع و تکرر خواهند اما کمر تبه این مصائب و بلاها
 و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمیکند که تکرر این وجود را در این عالم
 خواهند این کاس چندان حلاوتی نداشته که از زوی تابع و تکرر شود
 پس در سیستان جمال الهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقادر ملکوت الهی
 نخواهند و جز بادی تنامی وصول بر رف اعلی نبینند نعمت بقیه خواهند
 و موهبت سرمدیه که مقدس از ادراکات امکانیه است چه که چون صبر
 حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم نرابی معذبند مشربیحی تا ثواب اعمال
 حیات کمر سابق مید و خوشحالی نیست که نثره مشقات با ضیبه چند و اگر
 حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود اسجاد چه
 داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می بخشید بلکه موجودات و ممکنات

و عوالم کائنات کل مهمل بود استغفر الله عن هذا التصور و الخطا العظیم
 همچنانکه قمرات و ساج حیات در ان عالم تشکلت و تبارک تصور و چون
 انتقال این عالم وسیع نماید فوائده نشود و تبارک ان عالم واضح و مشهود میگردد
 همچنین نواب و عقاب و نعیم و محرم و مکانات و محازات اعمال و افعال انسان
 در این نشسته حاضر و در نشسته اخرای عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم میگردد
 و همچنانکه اگر نشسته و حیات رحمی محصور در جهان عالم رحم بود حیات و وجودی
 معلوم و نامر بود و میگشت همچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال انرا
 در عالم دیگر نشود بجای مهمل و غیر محسوس است پس بدان که حصر احوال
 غیبی هست که انکارا مکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از
 تصورش قاصر چون مشام روحانیر الذبیر طوبت امکان پاک و مطهر و
 نفحات قدس حدائق رحمانیه انوار البشام رسد و البسار علیک و علی کل
 باظر و مشهود ال ملکوت الابهی الذی مشتمل است عن ادراک الثاقلین
 انصاف و ابصار الکبرین عند البسار عما بین عالم غیبی



بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و عجل فرجنا و اجمعین

مولای مولای • تقدس ذاتک عن حدک العقول و الانفس • و تفرقت

هو تنكح عن الظنون والالوهام **وإني أفقر بحت** وقد ان بات **ان**
نال هو الفنى **والمطلق** ذى الذات البينات **وكيف يبرج** الذليل من الذباب
 الى اوج كملت فيه اجنحة كل عزيز من العقاب **وخسرت** صنفه كل جناح اراد
 ان يستمر في هذا القصار **وخابت** امال كل دعوى اراد ان يحوض في عبا
 هذا البحار **فوعزت** ليس له الا العجز والانكسار **والفقير** والاضطرار **والاسترا**
بالضعف والهوان **والاقرار** بالذل **والانكسار** فالصمت **والسكوت** في
 هذا المقام من ابداع كلام **والفصح** بيان **والفصل** الخطاب **تعاليت** الى
 عن كل ذكر وبيان **تترجمت** بمجولي عن اعاطة العقول **والبحان** فاعول
 لسان برى وجارى عند اضطرالى **واضطرارى** **وعدم** سكونى **وحرارى**
وشدة قتالى **واضحالى** **رب رب** **هذه** خبرالى **والفرالى** **وحسرتى**
ترى الذموع منبج **والاحشاء** مضطربة **والاركان** مضطربة **خسرت** الاستان
وحرف الاستان **رب رب** **قدمى** على هذا **اسيل** القويم **و**
استيقنت على العهد القديم **فيا حسرتى** ان كنت **قدمى** عن هذا **الضراط** **و**
يا حسرتى اذا طوى هذا البساط **وخابت** الامال **ويا حسرتى** اذا اخذتى
سطوة اهل الافاق **رب ترانى** فديت اجالك بروحى **ودالى** **و**
حسرتى **وجنالى** **وانسى** فى كل اوتة **ابراق** دى **وسفك** لارى **جنا**

ما وليك وشفقتي اصفياك **○** ريت لا تخزي عن هذه الموهبة العظمى **○**
 لا تسخ من هذه النعمة التي طالما انعمت عليك **○** فلك الحمد المسمى بما قدرت بقائي في
 قفالي **○** ووجودي في اعدائي **○** واستعدادي في اعدائي **○** وحالي في مالي **○**
 ولك الشكر المخصوص **○** بما جعلت عزتي في ذلتي **○** وراحتي في كربتي **○** وشفقتي
 في علمي **○** وروائي في علمي **○** ولك الحمد المسمى بما قدرت عنائي في عمري **○**
 ونفسي في نفسي **○** وصعودي في هبوطي **○** والنسي في حسي **○** وجمي في وحدتي **○**
 رب اجعلني آية القدر **○** وراية الشهادة الكبرى **○** ومورد الرحمن الامام في خباتك
 ومعرض المصائب **○** وهدف سهام التواب في سيبتك **○** واسمعي كاشفا
 وناقسا للبهائم **○** واسكري من سلاف الرزية الكبرى **○** وطلبي بناج وناج
 مستلما لجناتي الموهبة الكبرى **○** والبسي ردا اذا فرسباني الله الا على **○** و
 المعنى ايات القاري **○** سيبتك راية الامانة **○** والثلث الا على
 ايات الكريم **○** الرحم العزيز **○** ايات **○** ايات الرب الرحمن الرحيم **○**
 اي ايمان روحاني **○** بعد البهائم **○** برحمتك **○** اوان درياي استخوان مرجاني
 وارواح احزان **○** ارضت **○** حيث **○** در جويست **○** دي شمس را مني برنيايدوا
 طردو العين آسايش حاصل شود **○** جميع نفوس بريالين راحت استودان
 دامن خلق **○** در آسايش **○** آسايش **○** آسايش **○** آسايش **○** آسايش **○** آسايش

و بقدر حاجت و آسایشند و این سبب قنوت و فناء و انقضائست و هیچ
 اجای المی شاید و واقعه فکری این اوار و از جمع جهات صادق و خیر خواه و دو
 دولت زینکوت ایران و عثمانیت و در جمیع رسایل و محتررات سالیست
 از این دو نین غلشین نموده ام و از درگاه احدیت طلب امید کرده ام
 زیرا حضرت بهار الله روحی لا حوائج الفداء در حق دو نین غلشین عاقر موده
 چنانکه کل میدانید و واقف بر این هستید که در حق علی حضرت عبدالمطلب
 و عاقر موده و از حق محظوظ و حمایت طلبیدند که در صون و عون حضرت احد
 محظوظ و مصون ماند با وجود این فضیله مسله سوفا یان ابیضی ایضا
 ابل عرض ابیضی است اتفاق نموده و در دو سال پیش لایحه ای تقدیم
 نموده اند که معاذ الله عبدالبهار بدخواه است و خیر خواه و مخالف
 موافق و لذام هر روز واقعه فی حاصل و مشکالی آشکار کرده اند
 این عبدالمطلب بر خیر خواهی است و بر صدق نیت مستقیم و راسخ است
 از این قواعط پیچیده در نیت خالصه این عبدخللی حاصل نکشت بلکه
 متابعت حضرت مقصود نموده و خیر خواهی و دعای خیر مشغول است
 لکن اجای المی نیز استماع بعضی حوادث و انقلاب ارض مقدس
 مگردان در کون نشوند و در نیت خالص و صدق نیت و خیر خواهی

ایند و دولت ابد مدت اولی نور می نماید و در سبب است و حله من اع
 خیر شد در حق ایند و دولت ابد مدت شب در روز بردارند و عظیم است و شای
 عثمانی انکه نه خیر خواهر و هم پسران مجمع طوائف اقوام هستند و استع
 صفت حال در شکار حضور واضح و آشکار کرد و در همان چهل سال خاطر
 طایفه دولت علیه ایران از اذیان و ارکان شوش نمود که معاد است
 طایفه از تنه صاف نیستند و لذا در راه انسانی دولت ایران تعرض
 طایفه بودند بعد از چهل سال در نزد انسانی دولت ثابت و آشکار و محقق شد
 که در میان عموم سینه ایران بهایمان بقند و سینه و خیر خواهر عظیم و لذا در
 ابد مدت ایران بعد از شدت تعرض بنوارش برداشت و بر عایت و حکم
 رسید و سبحان الله در این حرکت عمومی ایران واضح و مشهود شد که کنفر
 در میان بجنای شکر نبود بلکه کل کناره گرفتند و در امور سیاسی اخلاقی
 و ناطاعت دولت و خیر خواهی ملت برداختند و حتی در میان آن بود
 سفارت بینه انگلیس در آغاز مشکلات پناه بردند کنفر سبانی نبود و بری ام
 این وضوح نزد بعضی در این صفحات مشتبک است و سوغا با این سبب بود
 این بهمانند سبحان الله مجمع طوائف در ایران بنظر که در پیش رو هستند
 اگر از حکومت اعلی نماند با باری عطا است با خوف و خشیت از عطا

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page

ای ایران نظر بسخن عبدالباقی دارد و چون مقصد اصلی کشید و بعضی المی
خدمت نمایند اسعد در مردمان با هم و لایحه کشید و اغلال گرفتار و با آنکه
در قعر عمارت فرایم و با درخت انبیا نراب پنهان شوم و ابد افروز در نوا بای
خیر میاید و قصور جاننده اند بلکه درگاه احدیت را بنده غیور باشند
و عهد شکور گردید تا فیض موفور یاید و شب در دریا و عیبه خیریه در حق
عموم دولت و ملل و طوائف عالم مردانیز علی الخصوص ایند دولت
شرق که محتاج تا یاید و توفیق رب المشارق و المغرب سینه و بیج
و قوعالی فتور حاصل نمایند در خیر خواهی و اطاعت و انقیاد ب حکومت
و صداقت اهل حضرت شریاری و فیت خالصه بجمع جانان
و عبادت و شکرانند و علیکم التوبه و التماس

هو الله

ای همین اخبار و وزیر الا و ذاکر حکم کن خدا را که نهایت سیاحت یعنی
خانده لطافت فائحه الا لطافت کشت و مرقد مظلوم آفاق و نیز اشراق
و شایسته شستیاق ملوانت نمودی حال اند دریا کوشش و خروش
و در این دنیا کوشش و در این دنیا کوشش و در این دنیا کوشش



و با آشنایی مکان تحت زمار کن **●** هر نماز را بطیب خاطر و شوق و سربلندی
 بهترین برساند **●** فخرای موافق مخالف را کج روان باش **●** وضوهای
 با خارج را روح و روان **●** انوالی سجد از اولی و خا و شوی و در زمین
 با او ای گاه ناگاه **●** ما شام کل منقح لطیف صفتی در حاکمیت صمیمی
 بسوی نظر بصورت و غرور و غرور سی **●** اگر تو جبریت غفور داری **●**
 از بقای حیات خصی که حیات قلب است ز حیات جسد **●** سوال نموده بودی
 اینقدر امیدی که بچو در فرصت و مجال ندارد لهذا مختصر بیان میشود **●**
 قیام حیات جسد محتاج به بیان نه ظاهر و عیان است **●** اما حیات قلب
 نفس محسوس حقیقت است **●** و ایزت از لوازم ذاتی آن **●** اول مرغان خاک را
 خبری از جهان پاک **●** تا او را کاشند که حیات باره در جهان المی بجه جلو و دروشت
 اول الطایر عنوان الباطن **●** بحسب ظاهر چون ملاحظه شود واضح و آشکار گردد
 که جوهر وجود در عالم جان و جدان بانی و موجود **●** زیرا غلوب احوال خود بر آن
 هر چند از جهان آب گل غایب **●** اول در جهان عیان دل منی و حاضر **●** ملاحظه
 فرمایند که هزاران ملوک جانگیر و رجال شهیر از پیش آیدند و رفتند **●** لا تسبح
 صوتا ولا همسا **●** کلی فانی و نابود گشتند **●** ولی نفوس ضعیفه با وجود آنکه در
 عین انظار خیر بودند چون اقتباس فرموده است از کتب غیر نمودند بر سر بر

نشسته و باج عزت اندر سرش نهد و الی الان ابواب تقدیرشان از انقراض
 خشنود و ما بان پس ظاهر را عنوان بطریق این و شود را شاید غیب و
 بخیرین در خطه فرما که از ششینی معدوم اثر معلوم محال به متع است چون الله
 بانی و ظاهر بقای صاحب الامر محرم و با هر قابل انکار است ملاحظه نماید
 که حضرت صبح صبح مسیح اما درش مانند ابواب صبح ظاهر و انکار است قابل
 انکار نیست چه سلطنت ابدی است که در این همه قرون اعصار بانی و بر
 قرار است و معنای حق ثابت و پایدار و مختصر بیان شد شامی مفصل بود
 و اما حدیث المؤمن حتی فی الدارین واضح و انکار است زیرا در چهار
 نیز روحانان زنده اند و جسمانیان مرده و پرموده و بر خد زنده کی خاک و در
 اول از جان پاک محرم و در کنار زیرا اجابت بچی همان است و زندگی
 حیوانی اصغاث و احلام پس در ثبات در این نشسته اولای ایشان است
 و اما فی النسبه الاخری فلیس نسیم قضیب من کلوت الابی و اما
 نفوس رحمانی که است عزت ربانی مستند است شعاع راجع به حقیقت
 و قوه بصیرت کاشف این حقیقت است و امید دارم که بعون نعمت
 حضرت احدیت مشاهده آن مراتب را بعین یقین بنمائی و سخن الضمیر
 و اگر در دهنی از جناب غائی باشد بعضی از تفسیرها فقط و نه این صرف

و عدم به ازان است • چگونه میشود که حیاتی سیر در مراتب کند و نهایت
 معارفش این باشد که در اینجا هموم و غموم آید • و از کام دل و راحت
 جان محروم • این نهایت منازل خایراصل کرده • الاستغای الا انسان
 ان كان خاتمة اللطاف هذه الدار التي هي مركز المحر والالام • وان استراجل
 من لك • وليس في الا سكان ادم ما كان • وحكك التهمة والشارع

هو السیر

ای باران آسمی • جاب آقا غلام حسین امیر نجاشی • و اما همای سازک اذان
 مرقوم داشته • و از برای هر یک کتب مفرد و اجزا فشریح کرده • و از
 در خان مشول که بیان توأم • شب سرد و قیقه ای در دست بیان در مکتب
 تحریک بیان نیست • اگر او را بی جواب آید • و از این که گفته است و از آن
 اطراف بیان سزاگم که نفوس متعدد از عهد خواندن بر نیایند آنچه برسد بخارن
 جواب • با وجود این این معنی مع کاتب اجمال سرعت از نظر نگذارد • و بر
 تصور اطلاع آید • و بقدر امکان بی جواب تصور شود • اما کاتب
 و امریک از بیست و سی یک جواب داده شود • باقی آنچه وجود مع این
 مشاغل و غمها و عدم فرصت و وسعت از نگارش این امر برداشته اند

که قلب این زندانی چه قدر معلق تا جایی روحانی دارد و هیچ نمی‌تواند که درود و
 هیچ نیازی سؤال نشود و مختصر است که در این امام فخر شاکر بر افاق بار غیر شاکر است
 و خاور و باختر و حرکت استرازی و آواز او که الله جا بیکر است و عصمت ابراهیم
 مع بر این کرم دیده و اذان سبوح الی صوره بجهت مبارک و ندای الهی
 بطاف ملا اعلی که شرف شرق و غرب است لهذا امید چنانست که عقرب
 استرازی عظیم در امم دریب و بعید افتد و روایت ملکوت اجمعی خاور و باختر
 هیچ زندانی ولی اجناسی ایران باید در این امام انقشاش بنسایت حکمت حرکت
 فرمایند و بحیر خوانی ششبار صد مشغول گردند و بدرگاه احدیت مجروح
 بیاز نمایند و جرح و زاری فرمایند تا سر بر جانیالی ایران بماند شود و بین
 دولت ملت از شایط و التیام نام حاصل کرده و ای ایران الهی تا تو ایستد
 بطوار و اعمال مردمان از امید در نمایند و همو شیار کنند اگر بوجایا و نصایح
 جمال مبارک روحی لأجل الله القدر رفتار و کردار شود تا یسین بیست و
 سبب انشار روح جدید است لهذا باید با جمیع اسس استیاضی عید و اجماع
 ظل من است طلبید نفسی اعتراض بخشید کسی که کفر نماید و لیس
 بدست آید و نفوس را از ادم دست بر نمایند بلکه بدخواه از خیر خواه با
 دشمنان را در اول جهان گردانند بجاندار استناد است و اغیار را با کفر

نوعی رفتار کنید که آیه جاوده وجود است و طرز بی کجباری که از مذکر معانی نفس مقام
 بر خیزد دشمنان بد خوانان است نظا اول کشورده که یکدست بهسان برداشته
 شما باید همیشه با این نظا اول عدوان در میدان با انکسرها که گفته و الفت
 جوید و با کویید انکسرها که نداریم و شکایت بخوانیم و میدانیم که هیچ از
 مقدور است و قضای محوم که سبب کنیم سبب را که در هر
 طایغان خوانیم و در درگاه اعدایت شفاعت با غیاث کنیم و بقدر امکان
 مسرعه خواهی داد دست مهربانیم و با سر با عرض خیال و برض
 از خدا خواهیم که غمگینان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند
 و در آنجا بدعا مشغولیم و عمر و سائر دنیا را به عظیم الهی الهی ع

هو الله

ای بنده حق نامم معصوم رسید و از روایات مذکور در کتاب است
 حاصل گردید و معلوم شد که بعضی غنیمت بیانات الهی شده اند لهذا آنان
 چنان گشته که نموس موقدر را جز در عالم اسما معانی نه و مکافات و فوز و طلا
 نیست و سبحان الله این تصور است و چه فکر که چنین باشد هیچ
 خسران نسیم و ذل و بیوان عظیم که این با این در این



سخامی و عالم است **استغفرانه عرفان** بلکه در نزد اهل صفت عالم
 انوار مقامی و شامی نیست **سازین از عدم تفکر و تصور مقام اسما را از جهت**
 اما در نزد اهل صفت انجیل به نام مشهوره و شود **بلی در بیانات الهیه این اگر**
 موجود و حکمت عرفان حق است **و اما احتجاب از رب الارباب در این**
 بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی و فیض اسامی نیست **در این**
 عرفان **بلکه مقصود همین است که عرفان احتجاب غیر از شکر است**
و تعجب و تحمیر در جمیع عوالم الهیه نیز از نظر در هر مرتبه از مراتب نعمت و نعمت
 موجود در عالم خود **عرفان نعمت و احتجاب نعمت است** زیرا انسان
 در مرتبه و نعمت در عوالم الهیه این دو است **اولی در جهان حق تعالی**
غیر از مالک عین و لا سمیع اذن و لا خطر بقلب بشر موجود
زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات انعامی جهانیه انسان
 در عالم رحم معلوم است **چون از عالم رحم باین عالم آید** تقابلی و کمالات جهانیه
 ظاهر و آشکار کرد **و انسان عالم رحم از بر دو چیز** حال اگر نفسی دارد
 عالم رسم بیان فضائل و در ذل این جهان باشد **و نعمت و نعمت**
این عالم شرح یکست **اگر چنین با تصور آن ممکن بود** لا والله **زیرا در عالم**
در این فضائل و در ذل و این نعمت و نعمت موجود است با تصور آن